

سیر تطور فرقه اسماعیلیه و انشعابات درونی آن، راهگشای مطالعه مناسبات اسماعیلیان با مخالفان است. اوج این مناسبات در قرن پنجم و ششم هجری که مصادف با جنگ‌های صلیبی است تعریف می‌شود.

دشمنی تشیع با این فرقه بیشتر در چارچوب اعتقادی قابل بررسی است، اما مناسبات خصمانه جریان عمومی اهل سنت با آن‌ها علاوه بر توجیه مکتبی و اعتقادی، بیشتر در بستر سیاسی قابل تامل است و این بدان علت است که دو جریان فراگیر حامی اهل سنت یعنی «خلافت عباسی» و «سلطنت سلجوقی» از دو سو تهدید می‌شوند: یکی دولت ریشه‌دار و مقتدر مستعوی مصر و دیگری دولت سیاسی و نظامی الموت؛ اولی رقیب عباسیان در خلافت بوده و دومی بر هم زنده کیان سلجوقی در چند دهه.

موضوع‌گیری اسماعیلیان نزاری نسبت به جنگ صلیب هم در این رهگذر شکل می‌گرفت. نزاریان شام به عنوان یک اقلیت سیاسی نظامی برای حفظ موقعیت خود در منطقه، مناسبات خود را با طرفین صلیبی و سلجوقی تعریف می‌کردند.

اگر چه اسماعیلیان نخستین، خود را «الدعوة الهادیة»⁽¹⁾ نامیده و این نام را بر هر اسم دیگری ترجیح داده‌اند، اما ما این فرقه را کمتر به این نام می‌شناسیم و بر این گروه دینی، اسامی دیگری نیز در منابع تاریخی اطلاق شده‌است. اسماعیلیان که قائل به نص امامت اسماعیل بن جعفر هستند در یک تقسیم‌بندی که به دوره آغازین شکل‌گیری آنان برمی‌گردد به سه گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول معتقدند که مرگ اسماعیل از روی تقیه اعلام شده⁽²⁾ و او مهدی موعود است. از نظر نوبختی⁽³⁾ و قمی⁽⁴⁾ این گروه به اسماعیلیه خالصه و خطابیه و از دیدگاه شهرستانی⁽⁵⁾ به اسماعیلیه واقفه مشهورند چون در اسماعیل متوقف شده‌اند.

گروه دوم به مرگ اسماعیل در زمان پدر یقین دارند و معتقدند محمد فرزند اسماعیل از سوی امام صادق علیه السلام تعیین شده‌است. این گروه بر خود، مبارکیه نام نهاده‌اند.⁽⁶⁾ البته بعضی از پژوهشگران و خاورشناسان اسماعیلی‌شناس، مانند ایوانف به استناد نظر ابویعقوب سجستانی⁽⁷⁾ در کتاب «اثبات النبوات» بر این نظرند که مبارک نام خود اسماعیل بوده است. در نامه عبیدالله المهدی مؤسس دولت فاطمیان مصر به اسماعیلیان یمن که در کتاب «الفرائن و حدود الدین» تالیف جعفر بن منصور یمن درج شده نیز بر این نظر تاکید شده‌است.⁽⁸⁾ از میان این گروه، دسته سومی در امامت محمد بن اسماعیل توقف کردند که در تاریخ سبعمیه مشهورند⁽⁹⁾ و قرامطیان که به اعتقاد بسیاری از نویسندگان قدیم و جدید، همان اسماعیلیان هستند، از گروه سوم می‌باشند.

قرامطیان داعیان بسیاری را به نقاط مختلف گسیل و هر یک از این داعیان سنت جدیدی را پی‌ریزی کردند، لذا هر یک به نام‌های مختلف مشهورند؛ مثلاً بر این اساس که مامون برادر عبدالنور، شوهر خواهر حمدان قرامطی - رهبر قرامطه - داعی اسماعیلیان در فارس بوده، اسماعیلیان فارس «مامونیه» خوانده شده‌اند. یا در اواخر قرن سوم، داعی قرامطیان در کوفه شخصی به نام ابو حاتم زطی بود. او خوردن سبزیجات و ذبح حیوان را قدغن کرد، لذا به «بقلیه»⁽¹⁰⁾ معروف شدند و از آن پس قرامطیان جنوب عراق را بقلیه می‌خواندند.⁽¹¹⁾ از میان بقلیون گروهی به رهبری فردی به نام عیسی بن موسی منشعب شده و به ابوطاهر جنابی پیوستند. اینان که بیشترشان ایرانی بوده و در بحرین مقیم بودند به «اجمبون» شهرت یافتند.⁽¹²⁾

آنچه در این بیان گفتنی است زمینه شکل‌گیری قرامطه است. تاریخ‌نگاران متقدم معتقدند زمانی که عبیدالله المهدی مدعی امامت شد و دولت فاطمیان را در شمال آفریقا تاسیس کرد، حمدان قرامطی از او جدا شد و قرامطه را شکل داد،⁽¹³⁾ زیرا آنان معتقد بودند که امام اصلی محمد بن اسماعیل بن جعفر و در پرده غیبت است. قرامطیان پس از انشعاب و تاسیس یک دولت مستقل اسماعیلی در بحرین که در ادامه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، و نیز زندگی فردیشان افراطی‌تر شدند، هیچ‌گاه با اسماعیلیان دیگر روابط دوستانه‌ای نداشته‌اند. عبیدالله المهدی در اولین فرصت علیه قرامطه قیام کرد و حمدان قرامطی را از داعی‌گری منطقه عراق عزل و به جای او شخصی به نام ابوالحسین را در حماه منصوب کرد. مکاتبه عبیدالله با ابوالحسین در رساله «استتار الامام» آمده‌است.⁽¹⁴⁾ نظر دوخویه خاورشناس معروف هلندی مبنی بر روابط دوستانه قرامطیان و فاطمیان، امروز رد شده است. ریشه این ناسازگاری همان‌طور که گفته شد ظهور عبیدالله المهدی به عنوان امام فاطمیان بود و علت آن‌که قرامطیان بحرین به آسانی به سوی افسانه مهدی ایرانی کشیده شدند همین بود.⁽¹⁵⁾

انشعاب بزرگ‌تر در درون فرقه اسماعیلیه پس از مرگ المستنصر بالله، هشتمین خلیفه فاطمی مصر، پدید آمد. افضل بن بدر جمالی وزیر خلیفه، از رسیدن نزار فرزند ارشد المستنصر به حق قانونی ولایت مهدی ممانعت کرد و برادر کوچک‌تر او المستعلی را که شوهر خواهرش بود به قدرت رساند.⁽¹⁶⁾

پس از این زمان، گروهی مدعی امامت و خلافت مشروع نزار شدند که در اسکندریه و با لقب المصطفی لدین‌الله⁽¹⁷⁾ خود را خلیفه می‌دانست. اینان از آن پس به نزاریان مشهور شدند و در ایران و سپس شام و هند به فعالیت خود ادامه دادند. گروه دیگر با نام مستعلویان در مصر و بخش‌هایی از شام برجای ماندند. پایگاه نزاریان ایران بود که با رهبری جدید حسن صباح توسعه یافت.

در گروه نزاریه یکی از بحث‌انگیزترین مسائل، جانشینی نزار بود. نزار اگر هم فرزند ذکوری داشته، مسلم است که هیچ يك از پسران خود را به جانشینی برنگزیده، لذا نزاریان پس از مرگ او به دستبردش المستعلی، بدون امام مانده‌اند. البته مورخانی چون جوینی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، ابن قلاسی دمشقی و حتی غزالی در کتاب «المنفذ من الضلال» می‌نویسند: عده‌ای بر این عقیده بودند که پسر یا نواده‌ای از نزار به طور پنهانی از مصر به الموت برده شد.⁽¹⁸⁾

البته این نظر اساس و پایه ندارد و ادامه راه اسماعیلیان نزاری را باید در مکتب و اندیشه حسن صباح و جانشینان او جست‌وجو کرد.

الأمر باحکام‌الله⁽¹⁹⁾ جانشین المستعلی دو رساله علیه نزاریان نوشت که نخستین آن به نام «الهدایة الأمریة»⁽²⁰⁾ در رد امامت نزار است. نوشته دوم به نام «ایقاع صواعق الارغام» در واقع رد رديه الهدایة الامریه، نوشته نزاریان شام است که در سال 516هـ توسط الأمر باحکام‌الله تدوین شد. ظاهراً در همین رساله دوم است که برای نخستین بار نزاریان به حشیشیه ملقب شده‌اند⁽²¹⁾ و پس از آن مارکوپولو جهانگرد ونیزی، نزاریان ایران را حشیشیه نامید.⁽²²⁾ از این زمان است که اروپاییان تحت تأثیر این نامگذاری، انگیزه ترورهای فداییان اسماعیلی را در مصرف داروی بیهوش کننده بنگ یا حشیش جست‌وجو می‌کنند. البته قابل ذکر است که در منابع اهل سنت این فرقه با نام‌های دیگر آمده است. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد:

به خاطر نسخ شریعت توسط حسن دوم، فرزند محمدبن بزرگ امید بود که نزاریان را از آن پس ملاحظه خواندند.⁽²³⁾

غزالی اندیشمند معروف اهل سنت که در مخالفت و معارضا اسماعیلیان نیز شهرت ویژه دارد، آنان را به جهت اعتقاد به باطن آیات قرآنی و روایات «باطنیه»⁽²⁴⁾ نامیده است. قرامطه،⁽²⁵⁾ خرمیه،⁽²⁶⁾ سبغیه⁽²⁷⁾ و تعلیمیه⁽²⁸⁾ نام‌های دیگری است که غزالی بر این فرقه نهاده است.

اسماعیلیان مصر هشتاد سال پس از انشعاب بزرگی که بعد از مرگ هشتمین خلیفه رخ داد، به حیات سیاسی خود ادامه دادند و با انقراض دولتشان به دست صلاح الدین ایوبی به نقاط دیگر، از جمله یمن و سپس هند، مهاجرت کردند. اما اسماعیلیان ایران با ظهور شخصیتی بزرگ همچون حسن صباح در فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی خود که تا آن زمان مخفیانه عمل می‌کردند، وارد مرحله جدیدی شدند. از این تاریخ اسماعیلیان ایران رسماً سیاست‌ستیز با سلجوقیان را در پیش گرفتند. با فتح قلعه الموت اولین ضربه به بر پیکر دولت مرکزی ایران - سلجوقیان - وارد شد.

مناسبات اسماعیلیان با مخالفان

هر چند مخالفین اصلی دولت و اندیشه اسماعیلی، خلافت عباسی، سلطنت سلجوقی و همپیمانان آن دو بودند، اما در مکتب تشیع و دولت‌های شیعی غیر اسماعیلی نیز جلوه این خصومت را می‌توان دید. در تفکر شیعی بعد از امام صادق علیه السلام و بنا به نص، امامت در صلب فرزندش موسی بن جعفر قرار داده شده است. در این منظر هر ادعای دیگری همانند آنچه در سقیفه شکل رفت‌بابل و بی‌اساس است. روایاتی که در این زمینه از امام صادق نقل شده فراوان است، به طور کلی این روایات که در اصول کافی گرد آمده در دو گروه دسته‌بندی می‌شود:

1- تاکید بر اصالت امامت موسی بن جعفر؛

2- هشدار به شیعیان از گرویدن به اسماعیل و فرزندش محمد.

با این نگرش بود که عالمان شیعه علیه اسماعیلیان موضع‌گیری می‌کردند.

ظاهراً قدیمی‌ترین ردیه شناخته شده ضد اسماعیلی را فضل بن شاذان⁽²⁹⁾ دانشمند بزرگ شیعه نوشته است.⁽³⁰⁾

عبدالجلیل قزوینی صاحب کتاب «النقض» هم رساله عمده‌ای در رد اسماعیلیان نزاری نوشته که اینک مفقود است.⁽³¹⁾ اما در کتاب معروف خود النقض به اسماعیلیان مکرر حمله می‌کند و آنان را ملحد می‌داند.⁽³²⁾

در ادامه همین نگرش، دولت‌های شیعی ایران مانند آل باوند در طبرستان با اسماعیلیان رابطه‌ای خصمانه داشتند؛ خصوصاً وقتی فرزند رستم بن علی معروف به شاه غازی⁽³³⁾ در سال 537هـ. به‌دست نزاریان ترور شد، به گفته ظهیرالدین مرعشی شاه‌غازی از کله کشتگان اسماعیلی منارها ساخت.⁽³⁴⁾

عبدالجلیل قزوینی هم در این مورد می‌نویسد:

و در همه بسیط زمین و دایره مسلمانی، کدام سنی است که با ملحدان، آن کرده که شاه شاهان، رستم بن علی بن شهریار شیعی، از قلعه گشادان و ملحد گرفتن و قتل و نهب و مانند آن که اظهر من الشمس است.⁽³⁵⁾

رابطه دولت‌بزرگ سنی مذهب سلجوقیان با اسماعیلیان نیز براساس نگرش مکتب فقهی عالمان سنت و جماعت شکل می‌گرفت. زمانی خواجه نظام‌الملک طوسی، تئوریسین دولت سلجوقی، این اندیشه را القا و ترویج می‌کند که «هیچ گروهی نیست شوم‌تر و بددین‌تر و بدفعل‌تر از این

قوم... که از پس دیوارها بدی این مملکت می‌گسالند و فساد دین می‌جویند... و هر چند ممکن باشد که از فساد یا قیل و قال و بدعت چیزی باقی نگذارند»⁽³⁶⁾

و پیش از او عبدالقادر بغدادی زبان باطنیه را بیشتر از زبان یهود، ترسایان، مجوس، دهریه و دیگر کافران می‌پندارد⁽³⁷⁾ و رسوایی‌های آنان را بیشتر از ریگ‌های بیابان و قطرات باران⁽³⁸⁾. با این القائن طبعاً دولت نظامی سلجوقی نیز برخوردار بود.

اولین اثر این نگاه عالمان اهل سنت، قتل همین تئوری پردازان بود، به قول زکریای قزوینی، ابوالمحاسن رویانی نخستین فقیهی بود که اسماعیلیان را خارج از دین دانست و در رویان ترور شد.⁽³⁹⁾ یا خواجه‌نظام‌الملک همین که با شمشیر ابوطاهر ارانی بر زمین افتاد،⁽⁴⁰⁾ اسماعیلیان آغاز سعادت خود را جشن گرفتند.⁽⁴¹⁾ ظاهراً گسترش همین ترورها بوده‌است که بعدها برجان سنجر وحشت انداخت و او را به مصالحه با اسماعیلیان واداشت.⁽⁴²⁾ همچنین بحرانی که در مرکز خلافت عباسی - بغداد - با قیام ارسلان بساسیری صورت گرفت از آثار و اندیشه سیاسی و مبارزه جویی اسماعیلیان بود.

ابوالحارث ارسلان بساسیری در اصل، غلام ترک‌نژادی بود که در طی سال‌های واپسین حکمرانی آل بویه در عراق به مقام امیری لشکر ارتقا یافته بود. او در بغداد رقیب نیرومندی همچون ابن مسلمه وزیر داشت. ابن مسلمه که پنهانی با طغرل اتحاد برقرار کرده و مانند خلیفه عباسی آمدن سلجوقیان را به بغداد پذیرفته بود، بساسیری را به داشتن اتحاد با فاطمیان متهم ساخت. بساسیری که گرایش‌های شیعی داشت و مجبور شده بود بغداد را پیش از فرا رسیدن سلجوقیان ترک گوید، اینک از مستنصر برای فتح بغداد به نام او کمک طلبید. در این میان، شورش و بلوا در پایتخت عباسیان، در اعتراض به ویرانگری سپاهیان طغرل، به راه افتاده بود. اکنون معلوم شده که داعی معروف فاطمی مؤید شیرازی، نقشی عمده در ایجاد این بی‌نظمی‌های ضد سلجوقی و در رهبری اقدامات بساسیری داشته‌است. در 448 هـ. تبلیغات فاطمیان همراه با اقدامات نظامی تحت رهبری کلی مؤید شیرازی، تشدید شد. بساسیری پس از دریافت مبالغ هنگفتی هدایای پولی و نیز سلاح از قاهره، که به وسیله داعی مؤید به او تحویل شده بود، و به کمک برادر زینش، دبیس، حکمران مزیدی و تعداد زیادی از قبیله مردان عرب، شکستی سنگین بر سلجوقیان در ناحیه سنجان در 448 هـ. وارد ساخت. پس از این شکست، عقیلیان موصل باز فرمانبرداری از فاطمیان را پذیرفتند. اندکی بعد، طغرل موصل را گرفت، اما در نتیجه قیام برادر ناتنی خود، ابراهیم اینال که آرزو داشت به کمک بساسیری و فاطمیان، سلطنت سلجوقی را برای خود به دست آورد، از انجام اقدامات بیشتر علیه بساسیری باز ماند.

عزیمت طغرل به مغرب ایران برای سرکوبی اینال، موقعیت مناسبی برای بساسیری فراهم ساخت تا به بساط فعالیت‌های خود پردازد. اندکی بعد، در ذوالقعدة 450، بساسیری همراه قریش عقیلی به آسانی به بغداد آمد. در بغداد خطبه به نام خلیفه فاطمی، مستنصر، خواندند و اذان به شیوه شیعیان گفتند. بساسیری که مورد پشتیبانی عامه مردم از شیعه و سنی که به علت نفرت از سربازان ترک با هم متحد شده بودند، قرار گرفته بود، به قصر عباسیان حمله برد، اما موافقت کرد که قائم عباسی را تحت‌حفاظت قریش عقیلی قرار دهد، و این امر مایه ناراحتی مستنصر شد که انتظار داشت خلیفه اسیر عباسی را در قاهره تحویل گیرد. اما بساسیری نشانه‌های خلافت عباسیان را به پایتخت فاطمیان فرستاد. بعد از آن بساسیری واسط و بصره را فتح کرد، اما توانست خوزستان را به نام فاطمیان تسخیر کند.

هنگامی که بساسیری در اوج قدرت خود بود، قاهره او را رها کرد و به این ترتیب پیروزی او اجباراً به درازا نکشید. ابن مغربی، وزیر فاطمی، که جانشین یازوری شده بود، اینک از ادامه کمک بیشتر به بساسیری سرباز زد. در این میان، طغرل طغیان اینال را فرو کوبیده بود، و خود را برای بازگشت به بغداد آماده می‌کرد. وی پیشنهاد کرد که حاضر است بساسیری را در بغداد بگذارد، به شرط آنکه بیعت با فاطمیان را بشکند و قائم را بر مسند خلافت برگرداند. بساسیری این پیشنهاد را رد کرد، و در ذوالقعدة 451 بغداد را ترک گفت. چند روز بعد طغرل وارد بغداد شد و با استقبال خلیفه آزاد شده عباسی روبه‌رو گردید. اندکی بعد سلجوقیان بساسیری را تعقیب کرده، در نزدیکی کوفه او را کشتند؛ همچنان‌که به شدت شیعیان عراق را به سیاست رسانیدند. به این ترتیب جامطلبی‌های فاطمیان در عراق و داستان بساسیری که به مدت یک سال پایتخت عباسیان را مطیع فاطمیان کرده بود، به پایان رسید.⁽⁴³⁾

سلجوقیان نیز پس از تسلط بر بحران بغداد، بر بخش‌هایی از جزیره العرب که در سلطه اسماعیلیان مصر بود، مسلط شدند. در سال 462 هـ شریف مکه به نام محمد بن جعفر که تا آن زمان از مستنصر فاطمی تبعیت می‌کرد، نماینده‌ای نزد آل ارسلان فرستاد و از اقامه نماز و خطبه به نام عباسیان به او خبر داد، بدین ترتیب حجاز از سلطه اسماعیلیان مصر خارج شد.⁽⁴⁴⁾

آثار فتح الموت

گرفتن قلعه الموت در 483 هـ مرحله جدیدی را در فعالیت‌های اسماعیلیان و مناسبات آن‌ها با سلجوقیان شکل داد. از این تاریخ دعوت اسماعیلی سیاست قیام آشکار علیه دولت سلجوقی را در پیش گرفت و فتح الموت اولین ضربه این قیام اسماعیلی بر پیکره آن دولت به شمار می‌رفت.

تصرف قهستان جلوه خصومت اسماعیلیان و سلجوقیان

پس از تصرف قلعه الموت و بیرون راندن حاکم علوی آن، حسین قاینی به فرمان رهبر و پیشوایش حسن صباح، مأمور فتح قهستان گردید تا کار دعوت را در زادگاهش سامان دهد. قهستانیان با تعالیم اسماعیلیان چندان ناآشنا نبودند و از دیرباز با آمدن داعیان پیشین اسماعیلی با این مذهب آشنایی داشتند.

به احتمال زیاد اهالی قهستان از عصر بنی‌سیمجور با فرقه اسماعیلی آشنا شده بودند، زیرا جوزجانی می‌نویسد: ابوعلی سیمجور در نیشابور به نام المستنصر فاطمی خطبه نمود و نام خلفای عباسی را از خطبه انداخت و در موقعی که بین وی و سبکتکین در حدود طالقان خراسان نبردی روی داد، باطنیان و فرامطه به کمک وی شتافتند و او را کمک فراوانی نمودند.⁽⁴⁵⁾

پس از قتل خواجه و نیز مرگ ملک‌شاه، هرج و مرج عظیمی سراسر امپراتوری ناهمگون و وسیع سلجوقی را فرا گرفت و اسماعیلیان توانستند با استفاده از احساسات عدالتخواهی بومیان، مناطق مختلفی را در قهستان اشغال نمایند. از جمله با تصرف قلعه بزرگ مؤمن آباد که مقدر بود در آینده شاهد بزرگترین مراسم مذهبی اسماعیلیان باشد، سراسر قهستان جنوبی در دسترس اسماعیلیان قرار گرفت و آنان توانستند با استفاده از آن، به زودی بر سایر مناطق همجوار مسلط شوند.

حملات سلجوقیان علیه قهستان

با توافق سنجر و برکیارق در سال 495ه عملیات مشترکی علیه اسماعیلیان آغاز شد. سلطان سنجر سپاهی بزرگ به قهستان فرستاد.

سلطان سنجر در نامه‌ای که به وزیر مسترشد خلیفه عباسی می‌نویسد، تلفات اسماعیلیان را در این جنگ حدود ده هزار نفر ذکر می‌کند. (46)

دو سال بعد از نخستین حمله، فرمانده سلجوقی با سپاهی بزرگ از خراسان به جنگ اسماعیلیان قهستان اعزام شد. سپاه اعزامی پس از ترک مرو راه قهستان را در پیش گرفت و در سر راه خود قلعه‌ها و آبادی‌های مجاور طبرس را ویران کرد و بسیاری از ساکنان مناطق را کشت. (47) ولی این حمله به علت فساد و آلودگی سپاه موفق نبود و سپاه سنجر مجبور شد با شرایط ذیل با صاحبان قلعه‌ها مصالحه کند:

1- اسماعیلیان دژی بنا نکنند;

2- سلاح نسازند و خریداری نکنند;

3- مردم را به عقاید خویش دعوت ننمایند. (48)

این مصالحه در حقیقت به نفع اسماعیلیان تمام شد و به آن‌ها فرصت داد که به جبران ویرانی‌ها بپردازند و تجدید قوا نمایند. ولی در میان پیروان اهل سنت، نفرت فراوانی علیه سنجر برانگیخت. سلطان از سوی افکار عمومی تحت فشار قرار گرفته بود و برای توجیه اعمال خود در نامه‌ای به خلیفه بغداد چنین نوشت:

لیکن آن مفسدان از فتک و قتل غیله و انواع مکر و حيله فرو نمی‌ایستادند و چندین امام و اسفهلار بزرگ از خیار امت هلاک می‌کردند و راه‌های نایب می‌داشتند و مسلمانان را گمراه می‌کرده و اهل چند ناحیت چون «سبزوار و زوزن و بیژن آباد و دیه‌ها خواف و باخزر» به فرو می‌گرفتند و می‌کشتند و کاروان‌ها می‌زدند و هم از جهت رعایا و عامه اسلام و ائمه خروش برآمد و بعدخواست ایشان بود که آن سگان را امان داده شد. (49)

از جانب دیگر، با توجه به رشد روز افزون اسماعیلیان، حسن صباح با زیرکی و درایت خود سعی نمود روابط خود را با دربار سلطان سنجر در حد تعادل نگاهدارد. به همین جهت با اعزام سفرا به دربار سلطان، سعی در حفظ حرمت سلطان می‌نمود و از جانبی دیگر، سلطان را از هر نوع اقدام افراطی برحذر می‌داشت. به قول رشیدالدین:

از خادمان او با یکی مواضع کرد تا در شبی که سلطان مستخفته بود کاردی پیش تختش در زمین نشانید. چون سلطان بیدار شد و کارد را دید، اندیشناک شد. چون این تهمت بر کسی درست نمی‌شد به اخفای آن اشارت فرمود. سیدنا پیغام داد اگر نه به سلطان ارادت خیر و امید نیگویی بودی آن کارد را که در شب در زمین درشت می‌نشانند در سینه نرم او استوار کردند. (50)

این مدارا تا آخر عصر سلطان سنجر با اسماعیلیان برقرار بود. اسماعیلیان تا حدود سال‌های 511ه توانستند بر بسیاری از مناطق قهستان، عراق عجم، و گرجستان و گیلان مسلط شوند و با خاندان‌های محلی آن دم از یگانگی زنند. (51)

پس از درگذشت سلطان محمد سلجوقی در ذی الحجه 511، سلطان سنجر که همه کاره آل سلجوقی شده بود، نماینده‌ای را برای تاکید صلح و تجدید پیمان به الموت فرستاد (52) و از حسن صباح که قدرتش به خارج مرزها کشیده شده بود درخواست صلح نمود.

موضع‌گیری اسماعیلیان در جنگ‌های صلیبی

هر چند پدیده مهم جنگ‌های صلیبی در خارج از حوزه جغرافیایی اسلام و در صفحات شرقی مدیترانه رخ نموده‌است، اما حضور نزاریان شام در آن صفحات و موضع‌گیری ایشان نسبت به صلیبی‌ها، بیانگر تاثیرپذیری از اندیشه سیاسی اسماعیلیان و جلوه‌ای از خصومت آنان با خلافت بغداد و هم پیمانان آن است.

در ابتدا اسماعیلیان شام تحت تاثیر بیش دینی مخدومان خود در الموت و قهستان، روابط خویش را با سلجوقیان شام و سایر امیران تنظیم می‌کردند. همان‌طور که «ژاک دو ویتری» روحانی فرانسوی که در روزگار جنگ صلیب به مقام اسقفی شهر عکا رسیده بود گفته است:

در ایالت فنیقیه، نزدیک مرزهای آنتارادنی که اکنون طرطوشه خوانده می‌شود، طایفه‌ای سکونت دارند که از همه طرف در میان کوه‌ها و صخره‌ها محصورند، و ده قلعه دارند که به علت راه‌های تنگ و صخره‌های غیر قابل عبور بسیار محکم و دسترس‌ناپذیر هستند، و حومه‌ها و دره‌های حاصلخیزی که به انواع میوه‌ها و غلات گرانبارند، و به خاطر فضای فریختی که دارند بسیار مطبوع و دلپذیر هستند. گویند تعداد

این مردم که اساسین خوانده می‌شوند از 40000 تن بیشتر است. آن‌ها برای خود رئیسی دارند که منصبش موروثی نیست، بلکه به خاطر فضیلت‌بیشترش برگزیده می‌شود و او را پیر یا شیخ می‌گویند و این تنها به خاطر زیادی سن او نیست، بلکه به خاطر مناعت و تقدم او در حزم و دور اندیشی است. خاستگاه و سرمنشا این طایفه و جایی که از آن‌جا به شام آمده‌اند، و نخستین رئیس و پیشوای دین نا فرخنده آن‌ها از ناحیه دور افتاده‌ای در مشرق، نزدیک شهر بغداد، و بخش‌هایی از ولایت ایران است. این طایفه میان لاهوت و ناسوت فرقی قائل نیستند، و معتقدند که اطاعت و فرمانبرداری ایشان از رئیسشان کافی است که به فیض آن به زندگی جاوید برسند. از این رو، وابسته و سرسپرده رهبر و پیر خود هستند که او را شیخ می‌نامند. با چنین سرسپردگی و انقیاد و فرمانبرداری است که هیچ دشوار یا خطرناکی در دنیا وجود ندارد که آن‌ها از انجام دادنش ترس داشته باشند یا نتوانند با حدث ذهن و اراده قوی، به فرمان پیشوای خود، آن را انجام دهند.⁽⁵³⁾

نزاریان شام در عصر بزرگترین و قدرتمندترین پیشوای خود یعنی راشدالدین سنان هر چند با صلیبی‌ها درگیری‌هایی داشته‌اند و حتی در سال 588هـ پادشاه صلیبی اورشلیم به‌نام «مارکی کونراد» را کشتند⁽⁵⁴⁾، اما به طور کلی با ظهور دولت ایوبی و شخص صلاح‌الدین ایوبی که دولت اسماعیلی مصر را برچیده بود، نزاریان شام عموماً با صلیبی‌ها روابط صمیمانه برقرار کرده و به جنگ با دولت‌سنی مذهب ایوبی همت گماردند و حتی سنان یکبار در جمادی الثانی سال 570 و بار دیگر در نوالعه 511 فداییانی را برای ترور صلاح‌الدین ایوبی به درون اردوی او فرستاد، اما موفق نشد.⁽⁵⁵⁾

برخورد ایوبی‌ها و همپیمانان آنان یعنی زنگیان موصل علیه اسماعیلیان شام را می‌توان در تاریخ‌های عمومی اسلام یا تاریخ‌های اختصاصی شامات خواند. پیمان اسماعیلیان نزاری شام با سن لویی پادشاه فرانسه نیز جلوه دیگری از خصومت مورد اشاره است.

محقق معاصر اسماعیلی در این مورد می‌نویسد: «لویی به دنبال شکست اولیه‌اش در جنگ صلیبی که خود به راه انداخته‌بود و نشانگر اوج کوشش‌های جهان مسیحیت برای پس گرفتن سرزمین قدس بود، با دادن خون‌بها خویشان را از اسارت در مصر باز خرید و برای مدت چهار سال (1250-1254م) در عکا اقامت گزید، لویی نهم یا سن لویی، هنگامی که در عکا بود، به مبادله سفیر و هدایا با رهبر جامعه نزاری شام پرداخت، و نیز اطلاعاتی درباره معتقدات آن‌ها کسب کرد. شرح مفصل این رویدادها به قلم یکی از مشهورترین مورخان و وقایع‌نگاران فرانسه، ژان دو ژونویل، که خانواده او در خدمت کنت‌های شامپانی بوده‌اند، برای ما باقی مانده‌است. ژونویل در جنگ صلیبی (هفتم) همراه پادشاه فرانسه بود، و به عنوان دوست نزدیک و منشی او با وی در عکا باقی ماند. وی در 1254م با سن‌لویی به فرانسه بازگشت، ولی از همراهی پادشاه در جنگ صلیبی تونس در 1270م امتناع ورزید؛ و این جنگ اخیر حتی از لشکرکشی به مصر مصیبت‌بارتر از کار درآمد. ژونویل در فرانسه تاریخ گران‌بهایی درباره لویی به نام تاریخ سن‌لویی نوشت، و در آن به رویدادهای نافرخته جنگ صلیبی آن پادشاه و عملیات وی در ماورای دریا مفصلاً اشاره کرد.

ژونویل که از نزاریان به عنوان اساسین و نیز بدویان نام می‌برد، می‌گوید که در دوره اقامت پادشاه در عکا، احتمالاً در 1250-1251م، نیز فرستادگانی از جانب امیر بدویان، که شیخ الجبل نامیده می‌شد، به نزد او آمدند... و از پادشاه پرسیدند که آیا با رهبر آن‌ها آشناست؟ و شاه پاسخ داد که آشنا نیست و هرگز او را ندیده است، هر چند درباره او سخن بسیار شنیده است.

آن‌گاه نمایندگان به شاه گفتند که وی باید به رهبر آن‌ها خراج بپردازد، به همان نحو که امپراتور آلمان، پادشاه مجارستان، سلطان مصر (بابل)، و بسیاری از امیران دیگر سالانه می‌پردازند، زیرا آنان به خوبی می‌دانند که اگر وی از آن‌ها خرسند نباشد، آن‌ها مجال زیستن و حکومت کردن نخواهند داشت. ژونویل همچنین اضافه می‌کند که نمایندگان اعلام داشتند رهبرشان همچنین خرسند می‌شود اگر شاه آن‌ها را از خراجی که سالانه به استاد اعظم شهسواران معبد یا هم‌نام‌نواز می‌پردازند معاف بدارد.

ژونویل سپس حکایت می‌کند که شاه قول داد در دیدار دوم پاسخ آن‌ها را بدهد، و این دیدار دوم بعداً در همان روز با حضور استادان اعظم شهسواران هم‌نام‌نواز و معبد صورت گرفت؛ اما به جای آن‌که به قول خویش وفا کند، اینک استادان اعظم، رژی‌نالد دویشیه و ویلیام دو شاتونف، نمایندگان (شیخ الجبل) را تحت فشار قرار دادند و تقاضای پیشین خود را تکرار کردند. ژونویل توضیح می‌دهد که در ضمن ملاقات سوم که روز بعد صورت گرفت، استادان اعظم نمایندگان نزاری را به باد سرزنش گرفتند که چرا پیمای این‌چنین گستاخانه به شاه فرانسه عرضه داشته‌اند، و به نمایندگان دستور دادند که به نزد رهبر خود بروند و طی پانزده روز با نامه‌ای از جانب امیر و رهبر خود باز آیند تا پادشاه از او رضایت حاصل کند. بنابر گفته ژونویل که امکان دارد در بعضی از این دیدارها حضور می‌داشته است، فرستادگان نزاری در موعد مقرر به عکا بازگشتند، و هدایای گران‌بهایی از جمله یک فیل بلورین و چند تندیس ساخته شده از عنبر و دیگر زینت‌آلات مرصع به طلا، و نیز پیراهنی و انگشتری‌ای به هدیه آوردند. در ارتباط با این دو قلم اخیر (یعنی پیراهن و انگشتری) ژونویل می‌نویسد که نمایندگان پادشاه گفتند که: اعلیحضرتا! ما از نزد رهبر خویش باز آمده‌ایم، او به اطلاع شما می‌رساند که همچنان که پیراهن، بخشی از جامه است که به تن نزدیکتر است، وی این پیراهن خود را به عنوان هدیه یا به علامت این‌که شما پادشاهی هستید که وی بیشترین محبت را به شما دارد و سخت مایل است که این محبت افزونی یابد، برای شما می‌فرستد، و برای اطمینان بیشتر، این هم انگشتری اوست که برای شما می‌فرستد که از طلای خالص است و نامش بر آن حک شده است، و با این انگشتری خداوندگار ما پشتیبانی خود را از شما اعلام می‌دارد و از آن پس شما را به سان یکی از انگشتان دست خود می‌شمارد.

سن لویی که مشتاق بود روابط دوستانه با اسماعیلیان نزاری ایجاد کند، به پیشنهاد صلح آن‌ها با فرستادن هدایا و نمایندگان خویش به نزد شیخ الجبل پاسخ داد.⁽⁵⁶⁾

متقابلاً خلافت عباسی، سلطنت سلجوقی و عالمان و فقیهان همراه آنان، دشمنی با اسماعیلیان را بر جنگ علیه صلیبی‌ها ترجیح می‌دادند و اسماعیلیان را نسبت به صلیبی‌ها دشمن بزرگتر می‌دانستند؛ مثلاً غزالی که سرسختانه علیه اسماعیلیان قلم به دست گرفت و فرمان قتل آنان را صادر کرد، به رغم حضور در شام به هنگام حمله مسیحیان، فتوایی علیه آنان صادر نکرد.

Historical Site of Mirhadi Hosseini

دکتر عمر فروخ⁽⁵⁷⁾ در کنگره بزرگداشت غزالی در دمشق در سال 1961م در خطابه‌ای اعلام داشت که علت سکوت غزالی در جنگ‌های صلیبی، بیماری روحی او و رویکرد او به تصوف بوده است. این نظر که بسیاری از پژوهشگران معاصر جهان عرب هم بدان معتقدند صحیح نیست، چرا که بسیاری از آثار، به خصوص کتاب‌های جنجال آفرین خود را در همین دوره عزلت و گوشه‌نشینی یا نفاخت روحی نوشته است. ذکر این نکته در اینجا ضروری است که مجتبی مینوی طی مقاله‌ای⁽⁵⁸⁾ رساله‌ای مختصر را از غزالی با نام «تحفة الملوك» معرفی می‌کند. این رساله در یازده باب و بنا به درخواست محمدبن ملک‌شاه نوشته شد و در باب یازدهم با عنوان «در حثبر جهاد» مسلمان‌ها و سلاطین و اسیرها را به جنگ علیه صلیبی‌ها فرا می‌خواند. او می‌نویسد: «بدان که چون شهری یا ولایتی از دیار اسلامی را کافران برگرفتند، بر همه مسلمان‌ها واجب شود در وقت، نیت جهاد کردن و به جهاد رفتن چون استطاعت‌یابند.»

همچنین اضافه می‌کند: «... از این بهتر که عمر در رضای خدای تعالی نفقه کنی و بیت المقدس که قبله انبیا علیهم السلام است از کافران باز ستانی؛ و تربت خلیل که خوک خانه کافران کرده‌اند، از دستانتان بیرون آری.» ولی به نظر می‌آید او لا صحبت انتساب این رساله به امام محمد غزالی جای بحث دارد، چون برخلاف روش معهود در آثار غزالی نام این رساله در سایر آثار او نیامده است و دیگر این‌که غزالی، شافعی متعصب، غالباً در این رساله به مذهب ابوحنیفه تکیه می‌کند. اگر برای دو علت فوق هم جوابی بیابیم، موضع‌گیری غزالی نسبت به جنگ‌های صلیبی در مقایسه با موضع‌گیری علیه شیعیان، اسماعیلیان و فاطمیان مصر و شام بسیار محدود است و تردیدی نیست که از نظر غزالی، دشمن بزرگتر، آن‌ها هستند، نه صلیبی‌ها.

یکی دیگر از عالمان و فقیهان معاصر جنگ‌های صلیبی، شرف الدین ابو سعد عبدالله بن محمد بن هبة الله نعیمی معروف به ابن ابی عسرون (492-585 ه / 1098-1189 م) است و از فقیهان و قاضیان شافعی مذهب در عراق و شام و معاصر اتابکان موصل و ایوبی‌ها می‌باشد.⁽⁵⁹⁾ همچنین از اساتید عمادالدین کاتب اصفهانی مورخ مشهور به حساب می‌آید از افتخارات او این است که بعد از انحلال دولت فاطمی در مصر به دست صلاح الدین، وی به همراه هیئتی در سال 567 ه به بغداد نزد خلیفه عباسی رفت و سلطه مجدد خلافت عباسی بر قاهره را به او تبریک گفت.⁽⁶⁰⁾ خشنودی و خرسندی جامعه اهل سنت از برچیده شدن حکومت فاطمی به حدی است که ابن جوزی مورخ معروف و صاحب «المنتظم» کتابی در این مورد تألیف کرده و نامش را «النصر علی مصر» گذاشته است.⁽⁶¹⁾

حتی پس از آن‌که بیت المقدس در سال 492 ه / 1099 م به دست صلیبی‌ها سقوط کرد، قاضی شهر دمشق به نام زیدالدین ابوسعید هروی، به بغداد رفت تا یاری خلیفه و سلطان سلجوقی را طلب کند، اما دست‌خالی بازگشت.⁽⁶²⁾ حتی اعتراض و تظاهرات مردم بغداد به رهبری علمای شهر نیز خلیفه و سلطان را بیدار و علیه صلیبیون تحریکشان نکرد⁽⁶³⁾ و بدین جهت بود که دشمن متحد و منسجم صلیبی قریب دو قرن صفحات شرقی دریای مدیترانه را در اشغال خود داشت و سرانجام در عصر ممالیک با درایت و فداکاری‌های سردارانی چون فخرالدین یوسف جوینی که خراسانی الاصل بود، آن مناطق آزاد شد.

<http://m-hosseini.ir>

پی‌نوشت‌ها:

1. جعفر بن منصور الیمین، الرشد و الهدایة، تحقیق کامل حسین (لیدن، 1948م) ص 21.
2. این‌که اسماعیل در سال 143 ه و پنج‌سال قبل از وفات امام صادق علیه السلام درگذشت از مسلمانات تاریخی است.
3. حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ترجمه محمد جواد مشکور (تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی 1361).
4. سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، ویراسته محمد جواد مشکور (تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی 1361).
5. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الممل و النحل (قاهره، بی‌نا، 1968م) ج 1، ص 27 و 167.
6. عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، تحقیق محمدبدر (قاهره، بی‌نا، 1328 ه) ص 46؛ حسن بن موسی نوبختی، همان، ص 58 و سعد بن عبدالله اشعری، همان، ص 80.
7. او از متفکران بزرگ اسماعیلی به شمار می‌رود.
8. فرهاد دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص 114-115.
9. حسن بن موسی نوبختی، همان، ص 61-63؛ سعدبن عبدالله اشعری، همان، ص 82-86 و محمدبن حسن دلمی، بیان مذهب الباطنیة و بطلانه، تحقیق ر. شتروتمان (استانبول، مطبعة الدولة، 1928م) ص 21.
10. بقل به معنی سبزیجات است.
11. فرهادی دفتری، همان، ص 157. <http://m-hosseini.ir>
12. همان، ص 158.

13. ابن بواداری، کنز الدرر، تحقیق صلاح‌الدین المنجد و دیگران (قاهره، 1961م) ج 6 و احمد بن علی مقریزی، اتعاه الحنفاء باخبار الفاطمیین الخلفاء، تحقیق جمال‌الدین الشیال و محمد حلمی احمد (قاهره، 1967م) ج 1، ص 167؛ شهاب‌الدین نویری، نهاية الارب فی فنون الارب، تحقیق جابر عبدالعال حینی و دیگران (قاهره، 1984م) ج 5، ص 229.

14. برای اطلاع از این رساله قدیمی ر.ک: سهیل ذکار، اخبار القرامطه (دمشق، دارحسان، 1402ه).

15. ابوطاهر، پسر و جانشین ابوسعید جنابی که در انتظار مهدی موعود بود، جوانی اصفهانی به نام زکریا را که در بحرین مقامی یافته بود به عنوان مهدی معرفی کرد و امور حکومت را به او سپرد. البته با تدریج‌های این جوان، ابوطاهر دستور قتل او را صادر کرد.

16. احمد بن علی مقریزی، همان، ج 3، ص 85. ابن میسر، تاریخ‌نگار مشهور مصری، خبر نادری را نقل می‌کند: او می‌نویسد: المستنصر به وقت عقد المستعلی با خواهر افضل، او را ولیعهد مؤمنین خوانده است (اخبار مصر، تحقیق ایمن فؤاد سید (قاهره، المعهد العلمی الفرنسي للأثار الشرقیة، 1981م) ص 62). مقریزی هم نقل می‌کند که در زمان خلافت الأمر باحکام الله در سال 516ه، خلیفه مجلسی ترتیب داد و در آن مجلس عمه خلیفه (خواهر نزار) و لایتهدی نزار پس از المستنصر بالله را منکر شد.

17. احمد بن علی مقریزی، همان، ج 3، ص 13 و ابن میسر، اخبار مصر، ص 61. البته سربازان افضل بی‌درنگ او را کشتند (ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة (قاهره، دارالکتب المصریة، 1375ه) ج 5، ص 144 و احمد بن علی مقریزی، همان، ج 3، ص 86.

18. ر.ک: فرهاد دفتری، همان، ص 401 - 402.

19. او از 495-524 در مصر خلافت کرده است.

20. این رساله را علی اصغر آصف فیضی از اسماعیلیان مستعلوی معاصر هند، در سال 1928م در بمبئی چاپ کرده است.

21. فرهاد دفتری، افسانه‌های حشاشین یا اسطوره‌های فدائیان اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران، نشر فرزانه روز، 1376) ص 53.

22. همان، ص 187 به بعد. البته مجتبی مینوی معتقد است که این لفظ را مارکوپولو از خود جعل نکرده است، بلکه از مردم ایران شنیده است (ر.ک: «باطنیة، اسماعیلیه (مقالیه)»، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی، 1251).

23. جامع التواریخ، ص 165. ابوالقاسم کاشانی نیز همین نظر را پذیرفته است (زبدة التواریخ، ص 185).

24. ابو حامد غزالی، فضائح الباطنیة و فضائل المستظهریة، تحقیق عبدالرحمان بدوی (کویت، دارالکتب الثقافیة، بی‌تا) ص 11-12.

25. همان، ص 12-13.

26. همان، ص 14.

27. همان، ص 16.

28. همان، ص 17.

29. ابومحمد بن شاذان بن خلیل نیشابوری از فقیهان و متکلمان بزرگ شیعه و متوفای 260ه است که حدود 108 کتاب به او نسبت داده‌اند. ردیه مذکور، کتاب «الرد علی الباطنیة و القرامطة» است. شیخ طوسی پدرش را از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام می‌داند (الفهرست (قم، منشورات الشریف الرضی، بی‌تا) ص 124 و احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی (قم، مؤسسه النشر الاسلامی، 1407ه) ص 306-308).

30. فرهادی دفتری، همان، ص 33.

31. همان، ص 64.

32. عبدالجلیل قزوینی، النقض، ص 80، 119، 206، 307-301، 444-411، 470-469، 448، 480-475 و 586.

33. شاه غازی پنجمین امیر آل‌بایوند است که از 534-560 حکم راند.

34. ظهیر الدین مرعشی، تاریخ طبرستان، ص 40-41.

35. عبدالجلیل قزوینی، همان، ص 553.
36. خواجه نظام الملک طوسی، سیاستنامه، ص 188. <http://m-hosseini.ir>
37. عبدالقاهر بغدادی، همان، ص 201.
38. همان.
39. زکریا قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه شرفکندی، ص 140.
40. تاریخ جهانگشای، ج 3، ص 203-204 و جامع التواریخ، ص 110.
41. حسن صباح در مورد قتل خواجه گفته است: «قتل هذا الشيطان اول السعادة» (جامع التواریخ، ص 110؛ مجمع التواریخ، ص 202 و ابوالقاسم کاشانی، زبدة التواریخ، ص 146). خواجه رشیدالدین فضل‌الله فهرستی از ترور شدگان فداییان اسماعیلی را ارائه می‌دهد.
42. تاریخ جهانگشای، ج 3، ص 214.
43. حسن شمیسانی، مدینه سنجار من الفتح العربی الاسلامی حتی الفتح العثماني (بیروت، دارالافاق الجديدة، 1403 هـ) ص 100-102.
44. الکامل فی التاریخ، ذیل حوادث سال 462ه و ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، ج 5، ص 84.
45. طبقات ناصری، ج 1، ص 213.
46. عباس اقبال، وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص 308. <http://m-hosseini.ir>
47. همان، ص 308.
48. الکامل فی التاریخ، ذیل حوادث 497ه و جامع التواریخ، ص 123.
49. عباس اقبال، همان، ص 310.
50. جامع التواریخ، (بخش نزاریان)، ص 112 و تاریخ جهانگشای، ج 3، ص 214.
51. ابوالقاسم کاشانی، همان، ص 167.
52. همان؛ جامع التواریخ، ص 112 و مجمع التواریخ، ص 217.
53. ر.ک: فرهاد دفتری، همان، ص 135-136.
54. الکامل فی التاریخ، ذیل حوادث سال 588ه و عبدالرحمان بن اسماعیل، الروضتین فی اخبار الدولتین (قاهره بی‌نا، 1287-1288ه) ج 2، ص 196.
55. عبدالرحمان بن اسماعیل، همان، ص 239-240 و 258.
56. فرهاد دفتری، همان، ص 137-139.
57. او از مورخان و محققان لبنانی و مشهور جهان عرب است که بیش از یک دهه از مرگ او می‌گذرد.
58. مجتبی مینوی، «از خزائن ترکیه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال هشتم، شماره سوم، فروردین 1340. بنا به ادعای وی نسخه منحصر به فرد آن، در مجموعه ایاصوفیه در ترکیه موجود است.
59. برای شرح حال او ر.ک: به وفيات الاعیان، ج 3، ص 53-57 و طبقات الشافعية، ص 10 و 237.
60. ابن جوزی، المنتظم، ج 10، ص 272.

Historical Site of Mirhadi Hosseini

61. همان.

62. ابن تغری بردی، همان، ج 5، ص 151-152. <http://m-hosseini.ir>

63. عبد الله ناصری طاهری، علل و آثار جنگهای صلیبی (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1373) ص 77.

یادداشت:

(1) عضو هیئت علمی کتابخانه ملی.

Historical Site of Mirhadi Hosseini

<http://m-hosseini.ir>

Historical Site of Mirhadi Hosseini

<http://m-hosseini.ir>